

علاء الأسوانی: ایستادگی در برابر هر شکلی از دیکتاتوری یک تکلیف است

سلین لوساتو

«این گفت‌وگو در چهارم ژوئن امسال در هفته‌نامه‌ی «لوبس»

منتشر شده است. علاء الأسوانی، نویسنده و جستارنویس بزرگ مصری که دو رمان **عمارت (L'OBS)** **یعقوبیان** و **شیکاگوی** او به زبان‌های متعددی ترجمه و دستمایه‌ی دو فیلم سینمایی شده، اخیراً تازه‌ترین اثر خود را که جستاری با عنوان **سندروم دیکتاتوری** است منتشر کرده است. علاء الأسوانی به علت انتقاد از دولت‌های حسنی مبارک، محمد مرسى و سرانجام ژنرال سیسی، رئیس‌جمهور کنونی، مجبور به ترک مصر شده و به تبعیدی خودخواسته در ایالات متحده‌ی آمریکا تن در داده است. این نویسنده‌ی مصری که پیش از ترک مصر ممنوع‌القلم، ممنوع‌التصویر و از حضور در رسانه‌ها محروم شده بود، اکنون به اتهام توهین به ژنرال سیسی تحت پیگرد قضائی است. علاء الأسوانی چند ماه به عنوان نویسنده‌ی میهمان در ماریسی در جنوب فرانسه اقامت داشت که این دوران با قرنطینه‌ی سه ماهه به علت شیوع ویروس کرونا همزمان شد.

شما در ماریسی دو ماه و نیم را به تنهایی در اقامتگاهتان در انزوا (Céline Lussato) سلین لوساتو سپری کردید. این انزوا و تنهایی چطور بود؟

علاء الأسوانی: یک رمان‌نویس وجودی دوگانه یا مضاعف است. نفر نخست کسی است که این‌جا در این پارک عمومی در ماریسی کنار شما نشسته و با شما سرگرم بحث و گفت‌وگو است. نفر دوم کسی است که تمامی آنچه را که در این صحنه می‌گذرد به دقت زیر نظر دارد و ضبط می‌کند. به عنوان رمان‌نویس احساس می‌کنم که این تنهایی و انزوا مفید بوده است. سختی و در بوته‌ی امتحان قرار گرفتن برای خلاقیت و آفرینندگی مفیدند. حتی در زمانی که مقامات مصری در بازگشت از هر سفری به مصر مرا در فرودگاه نگه می‌داشتند و تهدید می‌کردند، این اعمال فشار به حال «رمان‌نویس» مفید بود. برای آفریدن یک زندگی بر کاغذ باید بسی تجربه انباشت و همه‌ی این تجربه‌ها را ضبط کرد: احساسات، بوها، صداها... همه و همه! در (Maison des astronomes) «این‌جا در ماریسی در اتاق «رُحَل» در «سرای اخترشناسان قرنطینه بودم و کوشیدم تا ضرباهنگ همیشگی و مألوفِ زندگی‌ام را حفظ کنم: بیدار شدن در ساعت شش، نوشتن از ساعت هفت تا یک بعد از ظهر. افزون بر این، نوشتن رمان تازه‌ام را نیز آغاز کرده‌ام»

«سندروم دیکتاتوری»، تازه‌ترین جُستار شما، امروز در فرانسه بر پیشخوان کتابفروشی‌ها جای می‌گیرد. آیا هدف‌تان ادای شهادتی در مورد دیکتاتوری‌ای است که از کودکی، از زمان جمال عبدالناصر تا کنون، شاهدش بوده‌اید؟

این تنها هدف من نبوده است. امروز تنها کشورهای جهان سوم نیستند که به این بیماری مبتلا هستند و از آن رنج می‌برند. اکنون در کشورهای دموکراتیک غربی نیز گرایش به دیکتاتوری وجود دارد. برخی از رهبران این کشورها هر چند مُنتخب مردم هستند اما رفتاری مثل دیکتاتورها در پیش می‌گیرند. و آنچه اوضاع را غم‌انگیزتر می‌کند این است که بخش بزرگ و چشمگیری از مردم نیز به امید افزایش امنیت و محافظت آماده‌ی پذیرش این دیکتاتوری هستند.

از این رو، برای من انتشار کتابی در مورد دیکتاتوری فوریت داشته است؛ نمی‌خواستم به عنوان انسانی جهان سومی تجربه‌های خود را از الگوی قدیمی دیکتاتوری با دیگران در میان بگذارم. دلیل‌اش هم این است که امروز همه‌ی ما در سایه‌ی سنگین این خطر زندگی می‌کنیم.

شما برای بررسی و تحلیل پدیده‌ی دیکتاتوری از اصطلاحات پزشکی استفاده کرده‌اید. چرا؟

این فرمول بسیار کارساز و مؤثر است. به این طریق می‌توان دیکتاتوری را از تمامی زوایای آن بررسی کرد. اما چرا برای یافتن علت این پدیده تلاش نکنیم؟ همان‌طور که یک پزشک به تجزیه و تحلیل مرحله به مرحله‌ی یک بیماری می‌پردازد. در پایان این تجزیه و تحلیل درمی‌یابیم که چگونه باید آن را درمان کنیم. دیکتاتوری، به عنوان نتیجه و پیامد رفتارهای انسانی، به مراتب پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌کنیم. در چنین رژیمی، در واقع، دو طرف وجود دارند. یک دیکتاتور از عدم و به خودی خود به وجود نمی‌آید. چنین چیزی ناممکن است. یک دیکتاتور نمی‌تواند بدون رضایت و تأیید ملت وجود داشته باشد.

معجزه‌ی بوئسی

شما پا جای پای اتین دو لا بوئسی

می‌گذارید و «گفتار در بندگی خودخواسته»ی او را سرمشق خود قرار (Etienne de La Boétie)

...می‌دهید

این مرد نوعی معجزه است. او این جُستار را در سده‌ی شانزدهم نوشته و ما امروز می‌توانیم در پرتو این اثر و از خلال نگاه او به خوانش رویدادهای مصر بنشینیم. مردم در واقع به مدد سازوکارهای متعدد می‌توانند دیکتاتوری را بپذیرند. راست افراطی در برزیل چه کار می‌کند؟ یا دونالد ترامپ در آمریکا که می‌گوید همه‌ی مکزیکی‌ها تبهکار و جنایت‌پیشه‌اند یا همه‌ی مسلمانان تروریست‌اند؟ ویکتور اوربان با کارزار خود علیه مهاجران به چه بازی‌ای دست می‌زند؟ این رهبران در مورد خطرها و تهدیدها اغراق

می‌کنند تا اکثر مردم آنها را محافظ و ملجأ و پناه خود ببینند. برای مثال، می‌دانیم که ۸۵ درصد از قربانیان حملات تروریستی غربی‌ها نیستند. اما بازی با ترس مردم مرحله‌ای مهم برای تمهید مقدمات به قدرت رسیدن راست افراطی است.

شما در «سندروم دیکتاتوری» نقش بزرگی را به دین به عنوان ابزاری برای فریفتن مردم اختصاص می‌دهید. آیا می‌توان دین را جزء لاینفکی از دیکتاتوری دانست؟

افراطگرایی‌های مذهبی با دیکتاتوری‌ها وجوه مشترک فراوانی دارند. هر دو نه برای زنان و نه برای مردم هیچ احترامی قائل نیستند زیرا آنان را کودکانی می‌دانند که باید به جای آنها درباره‌ی خیر و صلاحشان تصمیم گرفت. هر دو به حقوق بشر با بدگمانی و سوءظن می‌نگرند و همه چیز را توطئه می‌بینند. بُعد بیگانه‌هراسی هر دو را نیز نباید از یاد برد. مصر پیش از جمال عبدالناصر به گونه‌ای باورنکردنی جامعه‌ای جهان‌شهروند بود اما با ظهور دیکتاتوری نظامی، این خصلت خویش را از دست داد. سخن گفتن از «ما» و «آنان علیه ما» آغاز شد. مصر تنوع جمعیت و استعدادهای خود را از دست داد تا در باتلاق وطن‌پرستی افراطی - و نه «میهن‌دوستی» ای که مدعی‌اش بودند - فرو رود.

یکی دیگر از وجوه مشترک این دو پدیده کوبیدن بر طبل «فرّ و شکوه» رهبران است. من در کتاب تلاش کرده‌ام که وابستگی مردم به دیکتاتور را تجزیه و تحلیل کنم. بازبینی فیلم‌های موسولینی بسیار آموزنده است. او یک دلک است. واقعاً برای این که هنگام مشاهده‌ی واکنش‌های او به خنده نیافتیم باید خود را به شدت کنترل کنیم. با وجود این، مردم ساعت‌ها منتظر می‌مانند تا او را ببینند. یک سخنرانی بی‌سر و ته ایراد می‌کرد و مردم دست می‌زدند و شعار می‌دادند. شناخت این پدیده از فوریت برخوردار است زیرا امروز نیز وجود دارد. من از چندی پیش در نیویورک مستقر شده‌ام و مرتب با هواداران و پشتیبانان ترامپ روبرو می‌شوم. گفت‌وگو با آنان ناممکن است زیرا به قهرمان خود چنان دیوانه‌وار وابسته‌اند که حاضر نیستند سر سوزنی به وجهی او خدشه وارد شود. این وابستگی امری عقلانی نیست، گونه‌ای احساس است. آنان ترامپ را حامی و حافظ خود می‌دانند.

درباره‌ی اهمیت توطئه در دیکتاتوری

شما در عین حال برای نوشتن این کتاب بر سخنرانی‌های هیتلر هم درنگ کرده‌اید.

مگر می‌توان فهمید هولوکاست یا نسل‌کشی یهودیان چطور رخ داد بی‌آنکه بفهمیم چطور مردم را برای وقوع چنین فاجعه‌ای در روندی توأم با انسانیت‌زدایی آماده کردند. من پیش از این، این پدیده را در رمان **عمارت یعقوبیان** تشریح کرده‌ام زیرا دقیقاً از همان شیوه برای تبدیل یک جوان مسلمان به اسلام‌گرا و سپس جهادگرا استفاده می‌کنند. عکس‌هایی واقعی یا تماماً ساختگی را به او نشان می‌دهند و برای مثال به او

می‌گویند: «ببین خواهانت را که قربانی تجاوز غربی‌ها شده‌اند.» ادعای خود را تعمیم می‌دهند، دشمنی می‌آفرینند و تحریک و تشویق به خشونت می‌کنند. برای تمهید مقدمات نگارش این رمان به مجالس و عظیم اسلام‌گرایان رفته و پای حرف‌های آنان نشستیم. در آن زمان معروف نبودم و این کار آسان‌تر بود. شاهد و شنونده‌ی این سخنرانی‌های سرشار از نفرت بودم. اما امروز این نفرت‌پراکنی را از راست افراطی غرب هم می‌شنویم. به نظر راست افراطی غرب، مسلمانان، اعراب و همه‌ی مهاجران مسئول مصائب و مشکلات غرب‌اند.

شما مثال‌هایی می‌زنید که آمیزه‌ای از استفاده‌ی فریبکارانه از ترس و توطئه‌های خیالی است. به باور شما نظریه‌های توطئه‌ی فراگیر - به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی - یکی از بزرگ‌ترین خطرهای برای دموکراسی‌اند؟

مطلقاً چنین است. بدون توطئه نمی‌توان دیکتاتور بود. بدون این توطئه‌ی کشف‌ناشدنی و در نتیجه هولناک و هراس‌انگیز. اگر من به کسی بگویم «شخص مسلحی می‌آید و تو را می‌کشد»، او دچار هراس خواهد شد اما می‌تواند بر اوضاع مسلط شود و خود را جمع‌وجور کند. اما اگر به او بگویم «توطئه‌ای علیه تو از سوی مسلمانان، یهودیان یا مسیحیان طراحی شده است»، در این صورت دچار وحشت بیشتری خواهد شد زیرا نمی‌داند چه چاره‌ای بیندیشد. بنابراین، با سهولت بیشتری به جست‌وجوی کسی می‌پردازد که از او حفاظت کند. هیچ دیکتاتوری‌ای بدون چنگ‌انداختن به نظریه‌ی توطئه امکان‌پذیر نبوده است. البته در گوشه و کنار دنیا تفاوت‌های فرهنگی هست اما فارغ از این تفاوت‌ها، توطئه عنصر یا عامل اصلی است. به دوران طولانی حیات «پروتکل بزرگان صهیون» بنگرید. کافی است یک بار متن آن را بخوانید تا دریابید که جعلی و ساختگی است. با وجود این، هر گاه کوشیده‌ام نشان دهم که این متن ساخته و پرداخته‌ی سرویس‌های امنیتی روسیه‌ی تزاری است، اسلام‌گرایان مرا هدف حمله و انتقاد خود قرار داده‌اند. علت هم این است که از همان دشمن استفاده‌ی ابزاری می‌کنند.

تعمیم و انسانیت‌زدایی دو واژه‌ی اصلی ایجاد ترس‌اند. این هنر تبلیغات است یا به سخن دقیق‌تر ماشینی که به نحوی خارق‌العاده روندی تکاملی را پیموده است. هر چند کثرت و تنوع رسانه‌ها کار چنین تبلیغاتی را در جامعه‌های دموکراتیک دشوار می‌کند اما تکامل خارق‌العاده‌ی این ماشین تبلیغات منحصر به جوامع دیکتاتوری نیست. به هر حال این تفاوت وجود دارد. تصویر و وجهی مخالفان رژیم با توسل به شیوه‌های گوناگون کثیف و خدشه‌دار می‌شود. من خود بارها در برنامه‌های تلویزیون دولتی مصر متهم شده‌ام که مأمور سازمان سیای آمریکا، موساد اسرائیل و حتی ایران هستم و این به صورت امری رایج درآمده است. من مأمور دوجانبه و حتی سه‌جانبه هستم. یک سوپر جیمز باند. استفاده از هر وسیله‌ای برای سلب اعتماد مردم [از مخالفان رژیم] پسندیده و نیکوست. همه باید از وجود چنین روندی آگاه شوند. روندی که هیچ‌گاه از گردش باز نمی‌ایستد. دیکتاتوری نصف و نیمه یا نیم‌بند وجود ندارد. امیدوارم بتوانم به آگاه شدن مردم از

خطراتی که دموکراسی را تهدید می‌کند کمک کنم، خطر رهبرانی که جاه‌طلبی و بی‌اعتنایی به دموکراسی را پنهان نمی‌کنند.

منظورتان ویکتور اوربان، ژانیر بولسونارو و دونالد ترامپ است؟

بله. و علاوه بر آن، پوتین. پوتین چه فرقی با یک دیکتاتور دارد؟ تزاری است که از پشتیبانی و حمایت کسانی برخوردار است که دموکراسی را لگدمال می‌کنند. یا اردوغان که در پی انتخاب شدن به ریاست جمهوری ذره ذره دموکراسی را نابود می‌کند تا دولتی اسلامی را جایگزین آن سازد. در مورد فرانسه، باید گفت که راست افراطی برای رسیدن به قدرت دورخیز کرده است.

البته مقاومت دموکراتیک در غرب، جایی که نهادها نیرومند و مقاوم‌اند، آسان‌تر است. زمانی که دونالد ترامپ تصمیم گرفت ورود شهروندان هفت کشور مسلمان‌نشین به آمریکا را ممنوع کند، قضات آمریکایی تصمیم او را لغو کردند. اگر این رئیس‌جمهور، یک کشور جهان سوم را هدایت می‌کرد، یک امضای ساده‌اش کافی بود تا این تصمیم برای مدتی طولانی اجرا شود. از این رو، پشتیبانی از نهادها خود نوعی مقاومت در برابر دیکتاتوری است. هر قدر وضع دموکراسی‌های غربی بدتر شود، بیشتر به ضرر نوع بشر است.

چگونگی انقلابی بودن

شما امکان هرگونه تغییر تدریجی در درون رژیم را منافی می‌دانید. به باور شما روشنفکرانی که به چنین دیدگاهی دل بسته‌اند راه را گم کرده‌اند؟

این راه راهی بن‌بست است. از این بدتر این که این رژیم‌ها تلاش می‌کنند با نشان دادن بعضی شبه‌پیشرفت‌ها روشنفکران را از مبارزه‌ی اصلی دور کنند. برای مثال، این حکومت‌ها اغلب از حقوق زنان استفاده‌ای ابزاری می‌کنند. مبارزه برای احقاق حقوق زنان تنها در صورتی درست است که هم‌زمان برای دموکراسی هم مبارزه کنیم. دیکتاتور برای به فراموشی سپرده شدن زندانی بودن صدها زن مبارز که برای آزادی بیان مبارزه کرده‌اند به ویتزینی تزئینی نیاز دارد. روشنفکران دست‌به‌سینه به خوبی می‌دانند که چه می‌کنند.

شما می‌نویسید: «انقلاب هر هرج و مرج و آشوبی که به همراه داشته باشد، هنوز هم بهترین وسیله‌ی پایان دادن به دیکتاتوری است زیرا رژیم پیشین را کاملاً ویران و نابود می‌کند تا بتوان همه چیز را از نو ساخت.» آیا به باور شما تنها راه برون‌رفت، انقلاب است؟

انقلاب پیش از آنکه عمل یا رخدادی سیاسی باشد نوعی روحیه است. شما می‌توانید در یک دموکراسی انقلابی باشید. انقلابی بودن به معنای وفادار ماندن به اصول خویش، اندیشه‌ها و عقاید خویش و بیان حقیقت است. این است یک رفتار انقلابی حتی بدون انقلاب.

اما زمانی که از «انقلاب» سخن می‌گوییم، پیش از هر چیز به قیام یا شورش یا شکلی از خشونت می‌اندیشیم...

در واقع، انقلاب به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی وضعیتی توأم با هرج و مرج و درد و رنج می‌آفریند که به سختی برای مردم پذیرفتنی است. اما برای از بین بردن حکومتی که رو در روی ماست و همه چیز را در اختیار دارد هیچ راه دیگری نداریم. فرانسه چگونه به دموکراسی دست یافته است؟ از راه سازش و مصالحه؟ نه! بسیاری کشته شده‌اند. من منکر این درد و رنج نیستم.

نگران نیستید که با مطرح کردن چنین مطالبی حکومت مصر بیش از پیش شما را هدف بگیرد؟

اجازه دهید از چه گوارا نقل قول کنم: «شرف آدمی در آن است که همیشه چیزی را بیان کند که می‌اندیشد و به چیزی عمل کند که می‌گوید.» من کوشش می‌کنم چنین باشم. به عواقب نمی‌اندیشم. زمانی که سرگرم نوشتن آخرین رمان خود بودم، روزی همسرم از من پرسید که آیا کار آن طور که دلم می‌خواهد پیش می‌رود؟ من دومین فصل «رو به نیل دویدهام» را به پایان برده بودم. به او پاسخ دادم: «بله. اما فکر می‌کنم که دیگر نتوانیم در مصر بمانیم.» می‌دانستم که حکومت نظامی به انتشار این رمان رضایت نخواهد داد. می‌دانستم که در خطر خواهیم بود. اما باید این رمان را می‌نوشتم، راه دیگری پیش پایم نبود. البته همسرم همواره پشتیبان من بوده است.

آیا فکر می‌کنید که روزی به مصر برمی‌گردید؟

امیدوارم. اما در چه شرایطی؟ اندکی پیش از اعلام پیگرد قضائی من در دادگاه نظامی، یکی از دوستانم - خانمی که یکی از روزنامه‌نگاران نزدیک به حکومت با او تماس گرفته بود - تلفنی با من تماس گرفت تا پیامی را به من برساند. پیام این بود: «ما از خارج از کشور بودن علاء الأسوانی خرسند نیستیم.» در این پیام ضمن تجلیل از استعدادهای من اطمینان داده می‌شد که در بازگشت مزاحمتی برایم ایجاد نخواهد شد و حتی دوباره می‌توانم در روزنامه‌ها بنویسم. با وجود این، در این پیام هیچ اشاره‌ای به شرایط لازم برای بازگشت نشده بود. نوشتن در روزنامه‌ها، اما چگونه نوشتنی؟ این واقعیت که در این مورد چیزی گفته نمی‌شد به خوبی گویای محکومیت‌ام به سکوت بود. بنابراین، مؤدبانه درخواستشان را رد کردم. شش روز

بعد از رد درخواست، پیگرد قضائی رسمیت یافت. بله، خیلی دوست دارم که به مصر بازگردم. اما بازگشت بدون آزادی نه!

انقلاب مصر لگدمال شد. اکنون به چه چیزی امیدوارید؟

هر جنبش انقلابی آغاز تغییر و دگرگونی است. برای مثال، می‌توان به جنبش انقلابی دسامبر ۱۸۲۵ علیه تزار نیکولای اول در سن پترزبورگ و جنبش انقلابی ۱۷۸۹ در پاریس اشاره کرد. پس از آن به زمان نیاز است. در مصر نیز به زمان احتیاج داریم. اما آینده‌ی خوبی در انتظار ماست و در این تردیدی نیست. در سال 2011 سی.ان.ان انقلابیون مصر را ده تا بیست میلیون نفر تخمین زده بود. حکومت مصر به شیوه‌ای شرم‌آور شصت تا صد هزار نفر از آنان را در زندان‌ها جای داده است. بقیه همگی آزادند. آنها همچنان رؤیای خود را در سر دارند و هیچ‌گاه احساس آزادی را فراموش نخواهند کرد. افزون بر این، دیکتاتور این را می‌داند و از آن در بیم و هراس است.

برگردان: فؤاد روستایی

ازسایت آسو